

شرح حال مرحوم سید جمال‌الدین واعظ

- ۴ -

.... نامه آن جناب بیوست شماره های مجله که شرح حال مرحوم سید شهید آقا سید جمال‌الدین واعظ معروف باصفهانی در آنها مندرج بود زیارت شد .
اولاً از اینکه جنابعالی در مقام انتشار شرح حال آن سید بزرگوار بر آمده‌اید هم تعجب کردم و هم يك حس امیدواری در من ایجاد نمود . اما تعجب از این راه که تا کنون هیچیک از افراد مبرز و معروف به آزادی خواهی و ملت دوستی باین فکر نیفتادند که یادی از آن مرحوم بنمایند . اما امیدواری از این راه که هنوز هستند اندر جهان اشخاص منورالفکری مثل جنابعالی که اگر زعماء قوم این قبیل پیشقدمان صدر مشروطیت را فراموش نموده‌اند این اشخاص بیاد آنها افتاده شرح حال آنها را مینویسند و منتشر مینمایند .

ثانیاً - اطلاعاتی که از این جانب راجع به شرح حال آن مرحوم خواسته‌اند بیشتر آنها همان است که دانشمند عالی مقام جناب آقای جمال‌زاده فرزند برومند آن مرحوم نگاشته‌اند . آنچه که اینجانب اجمالاً از اخلاق و صفات و بیانات آن مرحوم در نظرم مانده این است که بطور کلی آن مرحوم فطرتاً و جبلاً آزادیخواه و طرفدار رژیم مشروطیت بود؛ زیرا خود شخصاً عملیات مستبدانه و مظالم و حشایه اولیاء امور زمان خود را اعم از حکام عرف و رؤسای روحانی بچشم دیده بود . مثلاً دیده بود که مسعود میرزای ظلّ السلطان فرمانفرمای مستبد خونخوار اصفهان نسبت به شخص تاجری که از او به ناصرالدین شاه شکایت کرده بود گفته بود ، این شخص باید خیلی قوت قلب داشته باشد که از من بشاه بابا شکایت کند . شکم او را پاره کنید قلب او را به بینم . و شکم تاجر بدبخت را میشکافند که قلب او را باونشان دهند .

یا مثلاً - امام جمعه اصفهان بجای آنکه شریعت و مذهب اسلام را ترویج و تقویت نماید برای خود يك دستگاہ اعیانی و اشرافی در مقابل ظلّ السلطان مهیا نموده

بود، بحدی که یکی از فراشهای اوموسوم به «یوسف تر کمن» اگر جوانی را به قتل میرسانید کسی جرأت نداشت متعرض او شود چون فراش امام جمعه بود. این آقای روحانی چندین خانه نوساز بزرگ، چندین زن عقدی و دختر عقدی، در حدود صد نفر فراش قداره بند در خدمت خود نگاه داشته بود. و هکذا اعمال و افعال بستگان و نزدیکان هر یک از دو دستگاه عرف و شرع آن زمان را دیده بود. بنابراین سید بزرگوار با يك سوزدلی مردم را هشیار و بیدار می نمود.

از بیانات قصار آن مرحوم آنچه در نظر م باقی مانده برای استحضار مینویسد:

روزی از ایام عاشورا در مسجد مرحوم شیخ عبدالحسین به منبر رفته بود. در بین ذکر مصیبت های معمولی وقتی که آن حالت غیر طبیعی برای او پیش آمد (از شدت تأثر بحال مردم از خود بی خبر میشد) خطاب بزنیهای پای منبر نمود و با همان حالت غیر طبیعی گفت: آخر زنکه، تو تا کی میخواهی پای منبر من به نشینی و جیغ بزنی. مگر تو خانه نداری - شوهر نداری - بچه نداری. چرا نمیروی بکار و زندگی شوهرت و بچهات برسی. (تقریباً نزدیک ظهر بود). چرا شما زنها کار نمیکنید. جدهام فاطمه زهرا با دست مبارکش پشم رسی می نمود. . . . تصور فرمائید بیان این حالات آنهم با صدای بلند و در ایام عاشورا تا چه اندازه تهور و راز خود گذشته گی میخواهد. اما سید بزرگوار ابا و امتناع نداشت و بالاتر از این هم میگفت.

روز دیگری در همان ایام عزاداری در تیمچه، کتابفروشها مجلس عزاداری مفصلی برپا کرده بودند. آن مرحوم به منبر رفت بعد از اداء خطبه و سلام نگاهی با طرف مجلس مجلل عزاداری نمود و گفت: به به آقایان کتاب فروش مجلس روضه باین تفصیل فراهم میکنند اما هنوز قرآن کتاب خدا روی کاغذ فرنگی چاپ می شود. این آقایان در صد نیستند لا اقل يك کارخانه کاغذسازی در ایران تهیه نمایند که کلام خدا روی کاغذ خارجه چاپ نشود.

بهر حال سید مرحوم حقیقه و بدون تظاهر و خودنمایی عشق غریبی به تربیت عامه داشت که از آن حال عبودیت و بندگی و بردگی آنها را خارج و در راه ترقی و تکامل وارد نماید، اما افسوس که عاقبت مصادر امور آن زمان حلقوم او را فشردند و



شهرشکاه علوم مرآتانی و مطالعات فرهنگی

سال جامع علوم انسانی

عکس خانوادگی مرحوم آقا سید جمال الدین واعظ با چهار پسر و یک دختر و خانه‌شاگرد خود. در سال وفاتش در حیاط مسکونی محله سید ناصرالدین کوچک امین‌التجار کردستانی که بعدها موسوم گردید بکوچه حاج فرج صراف - اسم اشخاص از دست راست :

جلال که در جوانی مرحوم شد و دختری از او مانده با اسم « منیره » که کنسرواتوار پاریس را باجایزه اول تمام کرده - عیسی که قبل از جلال مرحوم شده - انیسه که هنوز در حیات است و در طهران در همان خانه پدری با شوهر و فرزندان خود زندگی میکند - مرحوم آقا سید جمال الدین - سید محمدعلی جمالزاده نویسنده معروف که در همان سال به بیروت رفت - رضا که در حیات است و با زن و فرزندان خود در خانه پدری زندگی میکند - مرتضی اصفهانی خانه‌شاگرد که در موقع توپ بستن مجلس در قزاقخانه اشکلکش کردند و در انگشتش افتاده است .

کردند آنچه که میخواستند و با آن عملیات اخلاف آنها امروز هم جزو زعماء و معاصران امروز هستند و شاید بمقام وزارت و کالت مجلس هم رسیده‌اند.

باز در نظر دارد روزی که پای آن مرحوم شکسته بود و اینجانب در مدرسه دارالفنون برای تحصیل طب میرفتم. به آقای دکتر امیرخان (امیراعلم) گفتم خوب است يك عیادتى از آقا بنمائید. گفتند پس دکتر کاله راهم ببریم (دکتر کاله استاد تشریح تفصیلی و جراحی دارالفنون بود). باتفاق رفتیم. چند چیز در این جلسه عیادت توجه مرا جلب نمود. اول حذاقت این دکتر فرانسوی. به محض شنیدن طرز زمین خوردن و دیدن اجمالی محل ضربه، فوری نقشه محل شکسته شده را روی کاغذ آورد و گفت غضروف بین ران و ورك قدری ترك خورده و بعد از چندى استراحت و روغن مالی خوب میشود. منتهی پا قدری کوتاه میشود. و همینطور هم شد، در صورتیکه دکترهای خود روی آن زمان میخواستند پای آن مرحوم را مدتی در گچ بگذارند. دریم - قدرت ترجمه آقای دکتر امیرخان، چون آن مرحوم بعد از شکسته شدن پا يك مقاله‌ای در رختخواب نوشته بود اتفاقاً راجع بتأسیس بانک ملی در آن زمان و شرحی از مزایا و نتایج تأسیس این بانک مرقوم داشته بود. دادند به آقای دکتر امیرخان به بیند و بعد به من بدهند در روزنامه چاپ نمایم که روزنامه «الجمال» تعطیل نشود. دکتر کاله از آقای دکتر امیرخان پرسید در چه موضوعی است. ایشان گفتند راجع بتأسیس بانک ملی است. خواهش کرد بخوانند. آقای دکتر امیرخان مثل اینکه بفرانسه نوشته شده بدون اندک تأمل و تفکری بفرانسه سلیس برای آقای دکتر کاله خواندند. سوم وقتی از خانه آن مرحوم بیرون آمدیم در کوچه آقای دکتر کاله با يك حالت تأثری گفت این قبیل اشخاص باید مقام (پرزیدنت دو کنسل) ریاست وزراء را دارا باشند نه مثل آن (گاو)، مقصودش مشیرالسلطنه بود چون در آن تاریخ مشیرالسلطنه رئیس الوزراء محمدعلی میرزا بود. باز در نظر دارد ایامی که محمد علی میرزا تصمیم به توپ بستن مجلس گرفته بود، شاهزاده نصرالدوله پسر فرمانفرما که داماد محمدعلی میرزا هم بود و از طرفداران جدی او بود میآید نزد سید و میگوید شاه قصد برهم زدن مجلس را دارد و چون بشما نمیخواهند صدمه‌ای برسد مبلغ پانصد تومان خرج سفر بشما میدهند، اگر قروضی هم دارید آنرا

هم میدهند که شما از شهر بروید و در امان باشید. سید جواب میدهند من باید با آقا سید عبدالله مشورت نمایم. الاغ خود را سوار شده به مجلس که همه جمع و متحصن بوده اند وارد و از مجلس به همان شرحی که آقای جمال زاده نوشته اند خارج میشود و بقصد عتبات عالیات حرکت مینماید. اتفاقاً در گاری پست که از همدان به تهران میآمده یکی از بستگان مظفر الملک حاکم همدان که از مسافرین بوده آن مرحوم را در گاری تهران می شناسد و با گاری تهران به همدان بر میگردد. در مجلس علنی که مظفر الملک حضور داشته (شاید بخيال خودش خدمتی خواسته بکند) میگوید آقا سید جمال با گاری پست از تهران آمده. مظفر الملک هم معلوم نیست از ترس مسؤولیت خود یا حب جاه و مقام به مرکز گزارش میدهد. جلادان باغ شاه مثل امیر بهادر - مشیر السلطنه - صدرا الاشراف و غیره چون دوستی مظفر الملک را با او میدانسته اند دستور میدهند که او را تحویل امیر افخم که حاکم بروجرد و عازم آنجا بوده بدهند، امیر افخم هم باقتضای طینت نفس خود سید بزرگوار مرحوم را مستقیم یا غیر مستقیم شهید مینماید.

اما راجع به روزنامه «الجمال» که مواعظ آن مرحوم در آن چاپ و منتشر میشد متأسفانه بواسطه نقل و انتقال مدام اینجانب از این شهر بان شهر کلیه جراید مجلد این جانب را یا بسرقت بردند یا بطور امانت. فقط يك جلد ناقص آن باقی مانده بود که اخیراً آقای دکتر صدیق اعلم از بس با آن مرحوم عقیده داشتند گرفتند مطالعه فرمایند. در خاتمه موفقیت آنجناب را در این طریقه ای که انتخاب فرموده اند خواستار حیباشد.

: از آثار قدما :

سه بیت از غزلی

| | |
|------------------------|--------------------------|
| میچکد اشکم از جدائی ها | شاخ تانک بریده را مانم |
| تپش دل بود سرا پایم | قطره نا چکیده را مانم |
| حاصلم هیچ نیست جز حسرت | عیش در خواب دیده را مانم |